

[illegible]

که عقب بفرجه چاه که نرفه میگویند و آنجا رفتی بانه داغوبه مروان کشید و شمس چاه که سلطان را کشته می آید فاما از سر نهند که است  
داغوبه را گفت برو و بنظر خفتی ببار داغوبه روان شد تا که از دوشی بیرون آید چاه که نرسید و بدیدم در دست سلطان احمد است  
همه می آید داغوبه آید و فرجه چاه که رفت پسید و گیسو گفتی زنده شام چاه که گفت من از غلغله و غلغله علم میگویند و خانه زلفه میگویند  
همه ایوان گفتند داغوبه است و بر غل و داووش است گفتی فرجه داغوبه است گفتی بر چاه که باز گفتی همه را در آید اینرا میشد گفت  
نخستیم و امیر اسلام هم که است چاه که گفتی این طریقه ایوان بمان و بسته شمس مروان خلیفم آید و دیگر مروان مروان بمو هر چهار  
یاستقبال چاه که آمد حضرت امام علیه السلام نیز گفت مروان چاه که کرد و مسلم که چاه که از آب فقه اند ملاقات گفتند و هر چهار  
نیز مسلم گفتند نه بانی شک با امام علیه السلام گفتی شما هم مسلم کنید گفتند خلیفم که تیرای آواز گوید بر شمس چاه که امام علیه السلام  
مسلم میکنند چاه که رسید بر مروان امام چاه که رو کرد و شمس که آید اینرا بماند مروان گفت من را بماند و باقیه مروان  
دیده ام فاما بسیار نزد است چاه که نظر سحر بر امام علیه السلام که حکم الله کتاب به هر قدر شیر بر امام علیه السلام شده و چاه که کار کرد  
گفتو با یکس نفقه که فرستاد شد و در ده گفتی بیک نظر احمد و اقصم و بر امام که کار کرد و آواز گوید و چاه که از آن رفت  
چاه که مروان گفتی هر چهار و نیز شما لدی گفتد حضرت امام علیه السلام لدی و در دست گفتی بسیار نزد است نیز مروان  
گفتی و اندرون ملو به بارید چاه که جواب دلفی را ملو بنده شد و ملو بنده می گویم خیمه مروان چاه که بارگاه چاه که است  
مروان نیز بارگاه خود طلبید و خیمه بیرون گفتد میگویند مروان و چاه که هر یک گفتی شمس گفتی مروان نیز بماند و چاه که بارید  
وجه خلیف که مروان بود مروان گفتی خلیف که گفتد ایوان بماند مسلم است و قبله انبر که شمس گفتد ایوان بماند و چاه که  
انبر که میگویم امام باجم کنم همه باجم بر روز و از دوشی بسته خلیفم که چاه که گفت خاطر جمع دار امروز ملاقات تو اند و بعد الحال ایوان  
معه شمس خلیفم آید و سلطان احمد زجر دست است استانه اند مثل دیوانه و حضرت امیر اسلام و بوطه سلطان بسیار دیگر است است  
همه باران و دوا که کند و خود در بارگاه خوابند بارت حضرت است و حضرت امیر اسلام چنان شد و چاه که از آن رفت  
فرز سلطان احمد که یکشنبه اگر یک یک مروان زنده خواهد اگر شما برید از دست شاه خلیف و ببالد شما چاه که از آن خواهد





[illegible]

روی نیامده گفته و نه ساله هر واده ما علم لغاری محمدی است تا همین جا خواهیم ماند خبر مردان رسید هر یک مردان ابو زید بنان و در میان بارگاه روی  
بناده گرفته اند یکی ماغان روی بهو لغاری و علم در میان نشسته است گفت همه ابو زید بنان به بارگاه می روند هم مقابل بارگاه ایستاده اند  
خود زن گفت و شعله آتش بجانب بارگاه روان شد اما مفاصله ده و ده لنگه که بجانب راست و چپ می فرزد و کرمی آتش هم داخل می شود فاما  
و در آن آتش می رسد تمام خبرها می رسد تا آن که گفته شد شما بارگاه ماند شمس باله بارگاه بسیار سخن فرستاد فاما داخل می شود شمس می آید و او را  
گفت به این چنین صفت شمس جا که می رود فاما بدست این یک ابو زید که گفته شد و شمس را این که گفته شد فردا شمس می آید  
خود گفت مردان گفت ای دروغ بگو که هست در دست تو خبر خواب و کرده تا خاک سر ابو زید بنان را بخونی و فرزد که بعد از او  
اگر شمس به پیش می آید خفته اند و برون به دادند این گفته از مردان جدا شد بجانب کوه که روان شد شمس دیدم باله بارگاه می آید  
دیدم ماغان رکت در میان ایستاده است باله او افتاد و میان جنگ که آن گفته شد به عرب خفته شدند و در میان شمس جنگ می شود  
نیز می آید شده آتش و در جنگ شد و باله این که شمس کار کرد و چپ جنگ می کردند و او ایستاد و فرستاد امیر اسلام و سلطان شکر  
فراموشی که رفتند حضرت امیر اسلام لشکری بسیار شد زیرا که درخت آتش ایستاده شدند می بیند یکی در اولاد و نیزه و نیزه شمس  
و چپ شمس هم می آید بعد از آن نیزه مردان حارمی آتش و شمس نه منزل فرستاد بعد از چهار هزار و در آن نیزه و چپ شمس  
شد و بعد از آنکه حضرت امیر اسلام آتش به بعد می آید و دیدم هر یک سوار و یک پیاده ایستاده است و در آن آتش را که گفته شد و بر  
هر یک که گفته شد آن راست فرستاد حضرت امیر اسلام ام و این که سلطان احمد اند می آید شمس از چپ خزان خوشحال شدند و در آن آتش  
افتادند جنگ شدن گفت و وقت صلح رسید امیر فرستاد و بعد از سلطان فرستاد و بعد از آنکه احمد گفت و فرستاد اگر برآید جنگ  
و آنست و چپ بجانب راست بازی آید امیر و احمد از جنگ می آید و چپ بجانب راست در میان و در آنجا رسید و دیدم جنگ می شود  
این که آتش حقیقت گفته امیر اسلام و بعد از چپ می آید که در فتح یافت هر دو لشکر و بدین گفت بدو که می روند خبر  
در ده اولاد بر بنیم هر یکی می روند در میان امیر اسلام از چپ فرستاد و در آنجا می آید و بدین گفت حضرت امیر اسلام که گفت  
اولاد حواله سلطان احمد که چپ می روند و فاما در دست که چپ که روان شد و او را خوشحال شد و در ده اولاد  
وقت بازی خواهیم یافت این گفته حضرت امیر اسلام در میان کوه رفتند و در آنجا می آید و ایستاده است امیر اسلام از چپ



[illegible]

[illegible]

45.









مگر کار بیرون آید آنوقت بدست آید امیر عرض کند با حضرت منم چهار خطابت دارم بگفته اند که قلمم جدید برضای او کار  
است جان راجع ام بنظر بسیار فرمودند اما امیر کلام قبول کردند خبر در عالم روان شد حضرت امیر کلام دیدند در حق طاعت و نماز  
بی آید و می شد همه باران آید حاضر شدند اما اینک است پیش کسی گفتند باز اینجا کج گفتند در شب اقبال باز رفت در شب شاه  
فرمود آمد و نصحت گفتند هر جوانی که خود را غافل قلم کند گماند برود امیر عرض گفتند با حضرت اگر این قلم بدست من بود آید کسی  
رویش نیز رویشی قلم خبر گفتند تحت عنوان شد چیزی که در کعبه روان شدند تا که روان شدند تا که قلم نمودند و مردان نیز خبر  
روان بودند می آید مردوانی میوه و زینان آید بالدر قلم شد امیر کلام فرمودند در بارگاه نیز قلم ستاده بکنند حکم حضرت اقبال گفت  
جمع باران که کوفه قلم فرمودند خاچان آید که گفتند ای او تو بیان این زبان اجل تا رسیده در اینجا آید و در آن  
مستمانان هم آواز گفتند ای حوا خنده کان این زبان کجا قلمید از سر شرف اقبال حضرت امیر کلام با جمع باران طعام فرمودند  
بکلی شایسته حضرت فرمودند در باران خجانه قلم برود و او در جوی که کوفه قلم دلو همه باران عرض گفتند در جوی که  
جوی که میبند جوی که قلم کنند با جان جوی که قلم دلو امیر فرمودند در جوی که است همه باران خجانه قلم آید و در جوی که  
بکنند و همراه گرفته اند بارگاه بیرون آید جوی که قلم گفتند در یکبارگی که در شایسته که لاله هر روز نوشته الا حکم شد و در قلم  
عقل خود برود و در شایسته قلم آید جوی که قلم بدین حقیقت ظاهر بکنند اگر چه که خود دعا بکنند بخیر است  
سرور عالم بمقام اقصا شایسته گفتند در قلمها که کلام گفتند خبر فرمودند در شایسته معصود در ادبانه عرض گفتند در شایسته  
امیر کلام آید بقلم عقل خود حسیه و حکم برورد کار عالمان خجانه شایسته که در قلم آید که در جوی که حیا است که خود  
بکنند بخیر است و سرور عالم فرمودند در اینم بنده خداوند و منم بنده خدا ام اگر قلم الجبل خجانه کسی هم بدست دارم  
در مخافه شایسته خبر از دعا قلم که باز آواز غیبی رسید در همانا که مشغول دعا بکنند قبول کردند و شایسته و حکم  
در آواز حاکم شایسته که هر روز نوشته بگفته اند که بر آواز بالدر که امیر کلام اقبال و مستمانان قلم آید  
مستمانان جدید بگو اما کشف کن بنظر می آید در شایسته امیر و شایسته در کتب عالم در شایسته جوی که عرض کرد  
عجیب و غیر بدین که شایسته که قلم گفتند که نظر می آید این زبان امیر کلام است در عالم جوی که بیان گفتند و در کتب





[illegible]



[illegible]











[illegible]

باز پیش جوید و گفتند و این چهار مایع بود که گفتند که درون دایره ای که در میان ششیم و بیستم قرار  
 اگر می باشد که می بیند که گفتند که ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 بر کشند که ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 بعد ظاهر که در ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 یک ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 صحت می باشد که در میان ششیم و بیستم قرار  
 موی چهار ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 موی که در ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 جوید که در ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 و قبل که نام جوید که در میان ششیم و بیستم قرار  
 موی که در ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 در میان ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 و جوید که در میان ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 بجای که در میان ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 و بعد ظاهر که در میان ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 چنانکه در میان ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 رفته که در میان ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار  
 گفته چنانکه در میان ششیم و بیستم که در میان ششیم و بیستم قرار

[illegible]



همه خار جهان گفتند این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
او توبه بخوشم بعد از این همه روزه و خجسته بودیم که این را که کسی بالارخصه نقد و آب خنک گرفتند حال دیدیم و بعد از  
نیامدند رفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
خونم فانی شد مگر گفتند این خار جهان که گرفتند چه باید کرد و جواب گفتند هر چه یافت بالارخصه نقد و آب خنک گرفتند  
جهان بختیم مگر قبول کرد و جواب داد ای خار جهان که جواب داد و این مگر نشسته است این را گفتند آوند گفتند  
بالارخصه نقد و آب خنک گرفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
بالارخصه نقد و آب خنک گرفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
کار که در میان این اقبال و جواب داد مگر نشسته است این را گفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
گرفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
بخوان گفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
در نظر امیر کبیر گفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
در میان این اقبال و جواب داد مگر نشسته است این را گفتند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
خود دید و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
شکر که تا که در میان باران خنده و عبادان است و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
خود آمد به بنیم و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
فرمودند و این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته  
این را از تنده استعمال ترک کن زیرا که این مال این نوا است که هر چه پیش پای او باشد بر سر او افتد و نشسته

[illegible]

[illegible]



[illegible]









[illegible]





[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]





۱۶۰  
این مقرر شد که اگر کلاه معاف کند مرغان گفت بجز خوار نام علیه السلام معاف کنم و این را بنام خود در روز پنجشنبه در میان  
چون یکی از اینها را در میان بالار قلع کرده و از کوه در میان اینها را در میان بالار قلع کرده و از کوه در میان اینها را در میان  
گفتند باز هر چه میسر شد و در کوه رفت و مرغان را در قلع و سر کوه گشتند و از کوه در میان اینها را در میان  
سوار دیگر تفکیک کردند و باقی ماندند و قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
فرستادند و قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
بانده کوه فرستادند و قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
بر رسیدند و قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
از کوه و از اینها را در میان اینها را در میان  
موز که از کوه و از اینها را در میان اینها را در میان  
عرض کردند که کوه قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
مورد آنهم از کوه و از اینها را در میان اینها را در میان  
بنده کوه که کوه قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
بنیان و از اینها را در میان اینها را در میان  
همراه گرفته و قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
بکری که کوه قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
بجای که کوه قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
خوار جهان و از اینها را در میان اینها را در میان  
و چون از میان آنها بگذرد و کوه قلع و سر کوه را در میان اینها را در میان  
لادن به بهید کوه و از اینها را در میان اینها را در میان

[illegible]







در این سخن خفیه است و آن که هر دو دانسته اند و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
باز پیش این که هر دو دانسته اند و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
در آن قول و دعا و خفیه خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
که دانسته اند و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
باز پیش این که هر دو دانسته اند و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
حکم بروردگار است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
روایت خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
نماز و دعا و خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
حقیقت خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
در حکم و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
شاید خارج از این است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
منه گفتند و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
معمول است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
شعشع و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
همه توفیق است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
بریند و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
دید یکدیگر است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است  
ابو توفیق است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است و هر یک از ایشان را در این سخن خفیه است



[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]













[illegible]











۱۵۸

[illegible]





[illegible]





[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

فقرم



[illegible]



[illegible]





جز بگویم آنچه گفتند اگر لکاح نمیشد به چه میگفتن همان میکردم الخ خبر شنیدم غلطی گفت پس حمله بار حمله سلطان احمد شکر  
 بر آید بر غلطی لغوی غلطی بگویند خبر شنیده بود آنچه و کشته گرفت شکر خطا شد هم لغت نیز اینم خطا شد تا که حمله بگویم  
 هر دو دیده کردند سلطان احمد گفت و این به کشته بر زمین لغت تا که خبر در رفتند رفتند که بر سینه نشست و یکجا نشاند گفت بعد مثال  
 چهارم در آمدند میگفتن انوقت میدانم که یک بعد از خبر گرفته رمان لشکر حضرت امیر بکیرشی قال در بعد از باطل را خطا رسیده است  
 کار غلطی پیش از این بود که گویند که حکم خود ما هم برویم و رفتند لغت نیست تقابیر غلطی اند بر سینه تو گشت گفت من غلطی  
 و خطا لغت بعد از خطا آمدیم گفت بار حمله در دست یک بعد و بجای من گشت بر آید غلطی لغت و بر سر گرفته گشت و دست من بگویم نند و  
 گشتی گرفت و از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 غلطی خبر شنیدم در میان بروند و بعد از این که عرض کردند که حکم خود ما هم برویم و رفتند لغت نیست تقابیر غلطی اند بر سینه تو گشت گفت من غلطی  
 بر غلطی لغت او با لکاح گرفت و دیده کردند بعد از خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 شدند و بعد از این که غلطی با لکاح رسیده است این خبر در رفتند غلطی و دیده کردند که بر دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 نیز است و بعد از این که غلطی با لکاح رسیده است این خبر در رفتند غلطی و دیده کردند که بر دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 لغت و بعد از این که غلطی با لکاح رسیده است این خبر در رفتند غلطی و دیده کردند که بر دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 بر خبر شنیدم غلطی لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 در چشم او را بگردید و در آن خطا لغت بر زمین آمد و بعد رفتند که بر سینه غلطی رسیده و همان لشکر حضرت امیر شکر  
 در تجمان و بعد از این که غلطی با لکاح رسیده است این خبر در رفتند غلطی و دیده کردند که بر دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 او بعد از این که غلطی با لکاح رسیده است این خبر در رفتند غلطی و دیده کردند که بر دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 بر سینه امیر را هم تو گفت این غلطی با لکاح رسیده است این خبر در رفتند غلطی و دیده کردند که بر دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود  
 لایح شد حضرت امیر نیز خبر غلطی با لکاح رسیده است این خبر در رفتند غلطی و دیده کردند که بر دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود از دست من لغت و خبر که احمد و کشته بود

امیر نو حضرت امیر و محمد از غلطی که ما تو یک جمله ما تو یک گفته غلطی گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 در نزد جنگ از خبر ما با یکدیگر گفت و گفت که ما تو یک گفته غلطی گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 بطرف شد و او که حضرت امیر در میان آمده مانند یوسف شاه خاوری که مسلم گوید گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 بهتر میدانند و نیز با یکدیگر گفت و گفت که ما تو یک گفته غلطی گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 گفت با خبر نرسیدند و نیز با یکدیگر گفت و گفت که ما تو یک گفته غلطی گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 آنرا گفت با خبر نرسیدند و نیز با یکدیگر گفت و گفت که ما تو یک گفته غلطی گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 سبب و خبر در روز عید اجم خاوری غلطی در دینند که ما تو یک گفته غلطی گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 نهصد و بیست و چهاره که گفت و نیز در دینند و خلیفه عثمان با شوال برادر و یک سید با هم غلطی گفت با خبر نرسیدند و یک غلطی  
 بهرم و روشی همراه یک سید و دینند و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 و غلطی این را سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 تفکیک غلطی را سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 از این سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 بر رفت تا که غلطی را سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 شدند غلطی را سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 میرا که تو یک سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 غلطی را سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 خود را سید و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی  
 کو چهار پنج فرزند و دینان که غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی غلطی را سید و یک سید و بهرم و روشی

[illegible]

۱۱ آوند نقاره شنید گفت خبر یارید خبر در بر ما بنده چای و نان شدند و در افغان و دشت که گنج یافت رسید چنانکه زینبر شنید گفت می گفتم  
 ۱۲ باله ایشان بروم خوب شدم آوند حکم کو بر آورد بخید و نان بر آورد و در حقیقت این خبر بر فرقه رسیده و غلطانه روان شده  
 ۱۳ منجور شدند در میان درواز و نوز غلطانه هم رسید و گفت نینزان که خنده در حقیقت این خبر بر باله غلطانه و غلطانه غلطانه و غلطانه  
 ۱۴ که بر بند امیر کرد و در میان بدست طایفه بر خاست غلطانه همان قوم در چشم تاریکی بود و این نامه داده شد در میان آوند غلطانه این امر را  
 ۱۵ آوند هم ازین ظاهر بسیار خشن شد و خدمت کا به افتادند و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۱۶ و لغو از دست شاه بر کلمه دین و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۱۷ همی است همین جا کون فرقه آید و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۱۸ باید که چون جانشان است که غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۱۹ خورشید غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۰ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۱ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۲ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۳ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۴ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۵ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۶ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۷ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۸ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۲۹ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه  
 ۳۰ غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه و غلطانه

نقد



[illegible]









۴ عقب مایان ابو زید مقاصد بیت که دهی آید پیش رو کوفه یا کنیم بر زرد سید ان شریعت یا بر کوه اگر کسی بختی باشد پیش رو  
بکشد اوقت مایان ابو زید برویم مروان با نام کفایت استخوان که نیست از او بوسم اگر نما این هم بود در این است  
لا اینه کفایت مانده شمر و ان شریعت که شمر غنایم شد بر روز مکر دم مروان گفت پس فاسم مروان بوسید یا فاسم  
فرمودند فاسم مروان حاضر است که بشمار برود مروان گفت فاسم مروان بالای بر شما بروید و ارباب و هم ما و از خانه فاسم برویم  
مروان گفت پس شما هم مسلمان محصل مالیدم همراه ما فاسم در رید داغوا گفت که بختی در منبالتان میکنند غربت ما بر و هم  
بر مایان می آید مروان اگر بختی باشد از بختی است داغوا گفت که مروان که در دین بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
جاسک بیدار بود و داغوا که با کسی که بیست گفت که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
تو بک گفت که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
۵ حفر امیر فاسم در مایان بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
ما بک گفت که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
بک گفت که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
شمر فاسم بر جواد اقبال داغوا که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
فقد گفت که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
شمر فاسم بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
و گفت که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
فاسم در مروان بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
فاسم در مروان بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
فاسم در مروان بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار  
فاسم در مروان بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار





[illegible]





و نیز ثانیست مردان گفت که خیر ما آنکه دله گفت باید که در میان آن فرست و بایم آن زمان که کنی و الله بخیر کند و فیکه  
در میان بیابان سحره شدیم و وقت میبایم هر زن را که ما بخت برسدیم از آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
گفت چهار گروه مردان گفت این زمان چه میبایست که در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
مردان با حضور آمد و مردان گفت چهار گروه گفتند که در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
رسید و فیکه آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
هر یک از آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
عبد الله فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
همراه شدند مفاد به آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
و در آن ایستاد و مردان فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
از اینجا بگذرد و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
ش و بهر که بسیار بود و مردان گفت و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
نخستین آنکه هر یک فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
بصید باز فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
هر یک از آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
و زن آن مردان فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
و در آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
گفت که هر روز فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه  
رو به رو خداوند و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه در میان آن فرست و فیکه





